

نموده و خود عیاناً نشان بار بجا بلاقات حضرتان قدم رنج فرموده تسکین القباب نوایر
 شدایدشان میکردند گویا این بیاض فیاض نفس قلوب ایشانرا بسبابه در پست شهباد
 غایت دیده کفایت هر قسم غم و هم نشان میساخت میران صدر و سیرت علی خان
 و میر غلام علی خان و میر کریم علی خان و میرزا علی خان هر چهار برادر حقیقی پسران پیر صوبدار
 شهید معفور که نوزاد چهار ارکان اندر شش نخت را بجایست حضرت عقل محکم می دهند
 و در برج ککوا که مکانی است رفیع خوش بو اتفاق مصاحبت و مشاوره و ختلاط
 می افتاد و نواب الهداد خان کجربسم در برج متعلقه دروازه دیره داشت او هم در میان
 در جلالتین عز و علا حد اوسط مقرر که اگر مطالب صغری و کبری بوساطت او می پذیرفتند
 تا که سرداران نظام شسته بهام سند به تنها از محمد البنی خان ملکن ندیده و بدون
 استماله میران در اعاده آنها جای انتظار اندیشیده خصوص که حضرت اقبال عالم
 میران را پیش خود نشاندند و این امر که سبب عظمت آقدا میران عظیم الوقار گردید
 سردار به لطایف لچیل میر صاحبانرا طلبید او نشان از حضرت خداوندی استصلاح
 و زریند و این جوان عقل که با وجود شباب پیر خرد و صلاح آسوز عالم میر صاحبان
 فسر بودند که مردم درانی خراسانی ثابت الهی و صادق اللفظ نباشند و مضمون
 خدع و تبیس لزوم آنها بقول و فعلشان با هم مطابقت ندارد و شکل رحمت ایشان
 بسند به نتیجه بالعکس خواهد داد اولی و اینست آنکه از شکیک که امن ابرود و جانت
 مسکن خیر و آمال انتقال نمایند و دو خان یک سردار است اگر خود با و شاه براس

مواخذه میرصاحبان بیاید هر چه باو ابا و ما تبارک تو انیم رسید چون الانسان جنس
 لها منع هوای وزارت ملک سند به و حکمرانی تش شوق شان در اشتعال آورده بود
 باستماع لالی متالی نصایح این بجز خرد گوشش پوشش را از آب نشا و ز غوطه دادند
 تولد بیا یون حضرت صاحبزاده محمد عبداللہ خان حضرت حکیم مصلح
 مصباح عالم و مختار محسن احوال بنی آدم چون خواهد که فلک ایالت را اگر شمس است
 منور است موافق ان الامور بمواقبها نورشیدی انور و مہری اظہار از صلب آن
 آفتاب اکبر از ہر نور روز مرید در ساعت سید پیدا آرد تا در زمان احتجاب
 و اختفای آن بدر اوج خود علا این بلال سما مجد و عملاً نعم الخلیفہ و قائم مقام مقرر
 باشند و نام صحت خویش حوام را بقبضہ اقتدار و حشام گرفته بنظام سلسلہ کائنات
 پرواز و صدق این مقال و مجرای تولد حضرت صاحبزاده فرخ فال مظهر فضایل
 جلال و صدر جلال جلال است کہ در باب فضائل و جوادتعالی تاریخ با نزدیکیم و صغر مظهر
 سن بجزار کھید نو پنج روز مجموعہ بقضای پنج نیم است چند دقیقه از شب شب
 بیاعت حسن شتری مطابق بپاکن و دی ایکم سنبت است و دیم ماه
 پساکن شمس ہندی اقرب برج شرف مہری و گوہر درج صدق
 سہروری و برترے سعادت و بہترے بای مہمت و بخت وری
 بزین دولت و دلاورے و حشمت و کشورستانے ہنساوند

تسویه بیوت زرا یکم سیلا و سعادت بنیاد

و نجان زریح دان و سودان و صد نشان که مطابق قوانین نجوم مہوم خود را جمع
 آورده بقاعده علوم این زرا یکم را انقلاب داده بتقدیر مفادیر حرکات
 فلک تاسع و ترقیت مطالع برج طالع کمال تصحیح و تحقیق و تدقیق بکار برده این

زایچه اصلح و اقوی تر اداوند که اهل مندی این راستیست نامند

زایچه اصلح و اقوی

سولودیکه	بطلح
سعود	نیزان
ولود	ببارکی
فرخی	فرمای
طبعش	وازن
اجاس	دخبتش
موزون	دبایون
وروز	افزون

و هرگز بر پله نقصان میل نکند و مساوی الکفتن باشد خصوص حساب نیزان که زهره
است در خیم نیز مصادوق ناظر آمدن مشتری در سوم دلیل سعادت کلی که سعد
اکبر است و مریخ در ثالت پنج دشمنان بر کند و خدا رو که کسی تقاربت نماید و اگر
احدی از نا فهمی بر کفنه محاصره یابد و جانش بر باید و این خروج اعدا و بودن کم پیش
انتظار بر واسطه وقوع زحل است در چهارم و آفتاب در ششم دلالت کند بر آنکه
اگر در اول از مخالفان تردد بخاطر کرده و در آخر فتح و غلبه با ویسای است منجرت
باشد و تقریباً نیز هم دالی بر تموری خزان جمع آمدن زرفید و افزونی قوه بخت و چون

و چون ز بره را بقدر و قمر را بر بره نگاه بست میل خاطر این مولود محمود و باهل سازد او از
 و حسن ناز و طرز داند خواص قاص و طبخام شربت و میوه شیرین و پوشاک نرگین
 و همیشه طبع با بنساط و امیر از و نشاط و التذاد اکثر باشد و ملک و لشکر بقدر اید و چون
 زمانی نماید که عالی از ولادت میرا پاسا و این نو اختر بروج رشادت خیل مسرور
 و منشرح شده با اسم عظم محمد عبده اللہ خان و تبرکات بنام جد بزرگوار محمد صادق خان
 بر سوم و معروف فرمودند و نظم و شعر از بهر فرزند پذیر و زحمت و در گنج گنج
 بر شد به تحت و نشاد می گرایند زانده و رنج و خوانندگان داد بسیار گنج
 مولوی صالح محمد تاریخ دلو و مسعود این ثانی سلطان محمود نیکو گفته از فضل خدا
 بخان رکن الدوله و با دولت اقبال سپهر آید و از سال ولادتش
 سرش لاریب و فرمود به بهت که فرخ میر آید و میر صاحبان که بر شنید
 اندر حضور در کنگارش و مصاحبه متوجه لکن جبک شاهی می و بعیم بلا تمیز و متسیار
 نیک به بجاذبه ایدانه مقلد می که ام فسر زانده بسیار تفهیم حضرت سکندر آقانی که غلط
 زمانه اند کماط مکرده خاک پاک کچی از خس خانک خوف مصفی است گذشته
 برگشته و دیوان که دل همه خوان و اقارب و چران در نیامانده و سردار رعایت
 و قار توقیر و اعتبار محمود در گذشته بیاض صاحب تحلیف داد در این قرار و استقرار
 افتاد که میان عبد البنی خان صاحب ایالت ولایت سنده و میر عبد اللہ خان
 وزارت مستقر و مستقل شد و اعاد و زیر با هم صفائی باطن و صدق طوین ستم با تقا

نمانند و دیگر میران بجایگزیر خود با دستور شاعت کرده سرگرم خدمتها مانند در مجلس
 بدخواه دیگری نشود سردار که محال اعتبار و رخصتیا را بدشاهی است دستش بچینه دست
 سگها و در متش حرمت خاقانی دست و ساطت و اقتدارش که بمیان است
 خبردار که با هم سبایت چه مجابنت هم کند و شن بگیرار کیصده نودشش با تبه است
 سال سردار از سندان کمال کزیده از راه بهاد و پور رجعت در زید حضرت خداوند
 در نیمه تبه خود بدولت دهم رعایا که بدایع و دایع حضرت مبدع اند بر او رهنمونت
 نمودند زیرا که در هنگام رفتن سردار بسند به که رعایا سرکار حسب الحکم نندگان
 شریا انا ربوبک هر رفته بودند حضرت مکرم الناس معظم العالم که بواسطه رعایا و ترتیب
 احوال خلق الله در کت بوجهر تشریف فرما و دیره علمر خان دلد ویره جانم
 آورد و مقدم عالی استکراه و ترس بخاطر راه داده بانوای بعضی کور با طنان با قبت
 بین باین دولت رزق مزید مستقر و مستقر نشده بخار بیدار که در برش
 پیچیده بود و او استکبار استبداد ماند جانی اندر نشت که ارک قلچ که فضای تنگ دل را
 نزل این جان میا^{بلا}خت در این مردم دیده عالم را در حد یقه حدوق می نشاند
 داین بیت را بموقف عرض میرساند : چشم نمی در خانه تو چشم نه ام
 حق القدم تو گهر دانه دانه ام : نقو و روح در دانه را بطریق شار و در قدم
 میمنت نشان میافتان چون اورا بخت یاد رن بود و سعادت رسید استقبال
 این دولت بیدار که باین آمد و استظلال بسایه پاک با وج شش رسید در خواب

در خواب حرمان ماند و حضرت بخت عالم که عالم عقل اند که ورت را در باطن قدس راه
 نداده افعال شان چه که اشباح و اشالی انهارا کان لم یکن نیستند خط و نکت از لوح
 پیشانی خوآنده عنان شهب دولت باز گردانیدند و کورت دویم مبطنه اینک شاید از
 کردار ماضی ندمت کشیده در حال استعد بر نقصان سعادت خود باشد با اتفاق
 نزول آن منتخب بنفس و اتفاق بود که اوقات ما هم اشقیاء ازلی را هدایت لم یزل
 اسد انگر و بجان انعمی مانده ندیدند که سعادت ابدی در استرضای این خلیفه الله مضمهر
 و دولت سرمدی در استحصالی خرمی این نایب الله مقرر است همه عالم گرفته
 بر تو خورند که ضربی نه بیندشس چه ضرر است این صاحب خلق عظیم بیچ کراستی
 نفرموده بفراخ پیشانی سعادت و سردار که از حدود سرکار از دریای جناب عابر
 گشته بخت پشاد عازم این اقبال مصور از دیر اور بفرضی چون ببار فضای ملک
 که منجلیات و ابابلی هم است سایه های یونی انداختند قلوب همزده را در وحی
 تازه در جسم بزموده را وحی بی اندازه حاصل آمد در باطن قدسی حضرت که مجبول
 فیرفیق لطیف متابعت سنت جناب سفارت علیه الصلوة و مخلوق بحلال
 فضایل مطابقت بارگاه شریعت بنوت علیه التیامات بل در موردین و محاسن
 یقین جهاد کامل داشتند از ابتدای شیوع حرارت در فراع دمان و ظهور حراق
 در مواد صلاح بنیاد و با وجود غلیان و غلاط نقصان و نوران انجوه و بیجان آن
 مرکز ضمیر قدس بود که اکثر درزه ماه صیام قضا نشود ایمانا در صورت لاجاز بشرط

اختیار که بعضی ایام از آن سالار قوم و نیدار فوت کردند کفارت آن موجب کتابت است
 یا بد از مولوی صاحب جامع الکمال مولوی حافظ حاجی محمد حفظ الاسلام استقنای کردند
 آن مجمع علوم کونی و الهی قوی داد که کفارت قضای صوم سی یوم مبلغ یک هزار پانصد
 روپیه که فی یوم پنجاه روپیه باشد جایز است و آن کریم الطبع جو آد قبول فرمود و هر قدر
 روزه که میباشند حساب آن نیک رفتند و باز روزه صد روپیه کفارت ماه کامل علیها
 و صلی و ساکنین میرسایندند و مکارم نصدور معاذم احسن همما در نیانید که هر طالب
 علمی که تحصیل نوعی از علوم عالیہ منقولی یا مستقولی میکرد یا حافظی حفظ قرآن عمید نماید
 بکل سو قرآن مجید فی کتب محفوظه یا قاری قرآنی از قرارت سببه کمال شایسته
 اختصاصه فی ایام پیشین از بر میگرفت یا فاضلی از ملک غیر بحضور آن سرابا فیض خیریه
 و طیفه و ادوار و مدد و معاش فراخور حوصله و مناسب است و او مقرر سلکنت تا دیگران
 توهمین شود و هر کس علمی بیاد گیرد + سه + چو زیرک بود شاه آموزگار +
 همه زیرکان آورد روزگار + از میان نیست فیض طوبیت این حسن الطبیعت
 است که درین ایام مولوی سید الله کمال باطن رفا برستی بود و ادبها و پور
 و حضرت عقل مصور علم منظر در خدمت لو شان تواضع و تحریم پیش آمده و درود
 ان اکمل الحافظ افضل الفضلاء معتزم انکاشته دریم حافظ محمد شجاع که از اهل
 و شجاع عرصه علم بود بحضور خداوندی مشرف و جناب باب که دانای علم لدنی
 است بر لایت دور است ایشان مطلع و خلی وجود مسعودش را غریز میباشند که حضرت

حقیقی سرکار و باعث امینی شوارخ هندوستان نجراسان و ایران دیار گردید و خود سران
 مناقق را برقی بهم رسید قلعه منصور و مکان شوارب درین پیداء و پست مکن زمین بی آبی
 اگر فسر طایر دوران چرخ زند باید که از فسر واقع در بخت بدین کرد تا از حرارت هوا شدت بخلش
 آب نورش تحلیل نپذیرد. بیت: کرات جوی سال میانی سوی یک قطره ره. *
 چرا که کیه کاه که رشکانش آسمان. * دهم درین سال که سن دوازدهم است از جلوس
 حضرت خدایگانی اکثر توجه خاطر قدسی مطالع کتب تواریخ و سیر شکار سواد احمد پور محمد
 اکثر ایام آنحضرت علی اصباح شکار افکنان از بهاد پور نبضت فرموده حرارت آفتاب
 در احمد پور کدرانده بعد نماز ظهر رحمت به بهاد پور نمودی سخن شباب و قهرم و کامیاب
 زکرنمای مسجد کلان مبارک در شهر احمد پور در خاطر ملکوت مناظر
 حضرت فخر کل خیر عالم که فیض جهان جهان فیض اند خطور نمود که سجدهی چون سجدهی
 باقصی است و جودان سلیمان زمان بنیان راسخ پذیرد بعد نزول احمد پور روزی خود بنفس
 بنفس ملاحظه کتب که خانصاحب محمد مبارکخان مرحوم جمع آورده بودند میفرمودند که چند
 دانه غله جواری از خردوان برآمد در دل مقدس آن علم غیب چنان القاء گرفت که اندلنا
 حواله مرزا محمد بیگ که خانصاحب جنت مکان صادق محمد خان از ایران خریده آورده بودند
 در آن غلام در آن ایام بسن غلامی دمن بعد از دولت حضرت مرئی الانامی برداشی یافته
 و مقتضای سزوست. * بیت: * بالای سرش ز شمشندی. * میثافت ستاره
 از جنبی. * بکار دانی موصوف دور اکثر پور مصدر حسن خدمت ماندی در نیوقت که بکار

احمد پور منصوب است حضرت کیالی فیض که بسان میکانیل کفیل از راق سکان این ملک اند
 دانند متصفه را حواله مرزا نسیر نمودند که در مرزین علیحده بکار و اول فصل چند کیلی غلامان
 پیدا آمد با فصل ثانی در مالیت تا که خرمن باشند و خود را با موجود و چون مال مرکی در زمین
 ملکیه به ترک و ان جلال و آب پاک گشته بودند و چه طیبه را برین بنا طیب صرف نمودند
 و دیگر مصارف این مسجد شریف هم از وجود طیبه که چندین الاف بعمل آمد بلا صرفه آن صرف
 نقد دین مصروف ساختند تاریخ آغاز بنا از سن کنهه را یکصد نود و هفت است + ابیات +
 بتوفیق خدا و الهی + با مدد رسول دین نیازی + پناه و نمان عباسی بهادر + که است
 از ابر رحمت بی بهادر + با احمد پور نیازی مسجدی کرد + که چشم از دیران او میشود سرد +
 هر انکو و پیش از سکان این ملک + گنجه مثل او بود در نیلک + بفضل و لطف خود
 از در تعالی + پذیرد این عمل از خانوالا + جو این سجد کلام آخر شتر آمد + و لم در فکر
 تا بخش در آمد + درین اثنا سرش فرخ این + نفرموده عبادت خانه دین +
 در بر محراب که بعد تعمیر صورت نوعی مرقوم است + نظم + به تاریخ بنایش جو تفکر
 کردم + ناگهان گفت خود که صفت روشن باد + و مولو یصاحب مولو حاجی حافظ
 محمد حفظ الاسلام تاریخ بوضع و ترکیب عجیب کشیده + و لم که از پی تاریخ
 سال این سجد + جو طیلان همین بود در سخن رانی + گفت هفت غیش که عشر کمال
 زیاده گشت زمیت المقدس ثانی + نقطه بیت المقدس ثانی تاریخ بنا است
 و هر بنا بر در محراب و فرش و سقف و در و اب مع نقوش و مانیها بهاء مابلار فها مکمل

مکمل شد سن پنجاه و دو صد هشتاد و نه عشره بر بیست المقدس شامی نابران افزودند
 و در سنه پنجاه یکصد نوون که دروازه ترتیب یافت این تاریخ برآمد و فیض
 اهل جان بهادریان و زمینت اسد مسند بر فیض و کرد مسجد بناز بهر خدا و
 صیقل لطف بعد بر فیض و جسم از دل چو سال تاریخش و گفت تعلم که مسجد بر فیض
 نو کرد اواری و رو بکار حاجی ختیار خان منسد هانی در سن پنجاه یکصد
 نو و حاجی ختیار خان منسد هانی درین سال خیال باطل را در و یک مانع خفته بر گفتگوی
 از یک پیش مناقشه و مخالطه حدود ال آباد تعلقه خدا داد این سرکار و برگزیده انی متصرف
 رختیاری خان جفاکار چون مار بر خود پیچیده و بید ان مخاصمه بر آمدندگان هانیون که
 بقون ایالت جهانداری و شیون ببات و شهر پاری موصوف اند جبار بر رختیاری
 اورا نه پسندیده لامی لشکر تبادیب آن بی ادب مامور فرمودند و بیات و
 از ادب پر نور گشت است این فلک و از ادب محصوم پاکت ملک و بی ادب
 تنها نه خود را ساخت بد و بلکه تش در همه آفاق زد و خان حافظ ملک نصر تنگ
 عباسی جناب و انگه دار و چرخ بر نصرتش پادری کاب و یاورش فضل خدا
 ناصرش پیغمبر است و هست اقبالش غلام و دولت افزودن بحیاب و پیش
 دشمن برادرم دم شمشیر او می نشاند گرمی خون فسادش رازاب و چون
 زایلانش منسد هانی خان حاجی ختیار و شد زغنا و دو واقردن گشت از راهی
 خراب و با جناب و خانوالا جکیو بر خاش سنج و زینیرت هم خان عالی منزلت کردون

قباب به پرتادیب عدوی گفته گرگ کینه ور به شکر را گفت تا آرد بسوی
 او شتاب به شکر بیرون ز حد چون تاخت بر روی عدو به شد مخالف بعد چندی
 ما خرد ماورد تاب به شد پریشان شکرش بگناه او تاراج گشت به خود بسوی
 مسکن خود رفت با حال خراب به شکر نصرت اثر بارش محاصره گشت تا به نجیب
 سازند مقبضش که مار و باز تاب به چون عدوی صید گر را چاره دیگر نماند به شد
 شفاعت خواه از پیر جهان عالیجناب به چون جناب پیر پیران شافع هر دو جهان
 دستگیر یکسان بدگشت با رای صواب به بر عفو او از نصرت جنگ عالی منزلت به
 خدر خواه ر چاره سازان سید رحمت آاب به چونکه خان ماسادت مندر مقبول
 خد است به عفو فرمودش بر خاطر عالیجناب به جستم از هفت آیین سال کرده
 اعدا که از به باد عا بکشا لب گفتا عدویش خراب به به حصول فتح و فیروزی
 و تخریب دشمنان و عدوئی در نظام امور برگشت غریبه بجهت فیروزی و شمت
 و دل افروزی از احمد پور متوجه دتشریف فرمای بهاد پور شد مذموبی صالح محمد
 این ابیات را بنظر انور گذرانید به نظم به ای سحاب سو بیت بحر عطا به
 هر زمان کن در دل در دیده جا به گر چه چه پور آمد مثل دل به شد بهاد پور
 مثال دیدم به چونکه حالی گشت این مضمون بجان به یاد آمد بیت نور الدین مرا
 گاه در دل ساز و گبه در دیده جا به هر دو جای نت یا بدر الدجی به گفت زین
 سال خدمت جان و دل به خیر مقدم با دای سلطان لوا به روسای لصلای

اضلاع شرقیه مشرف استانه دولت و بشرف کورشس غایر و ذرا خورج و صلوات
 و رتبه بتشریف نامنرز و بر حسب این غرض خصی فیه با مکنه خود اسما و دو همه جهان نظام
 و حسن آغاز لطف فرجام و در سن کنیز اردو صدر اجماع نکه والی بیکانیر که خیلی مدبر
 و ذی پوشش بود بمرگ طبعی ازین جهان پیدار بقبرگاهه دایم الاستقرار در گذشت علیه
 بایستحقه پیش از آنکه بمسند موروثی نشست چون همیشه بیدار لطیفش بود و هوسوی
 ازان مار بر پای راجی زنده که ترسدش را بگوید سنگ و ملا زمان کارکنان
 او رسیدند همه متفق گردیده برورسینردیم از مسند نشینی او میان طعاش زهر دادند و روز
 چهاردهم رو یغ پدیدار گشت پیش صغیر مل صغر موافق داب و ضابطه آن بیکه را
 بمسند نشاندند لیکن بر اثر بیثباتی او صورت سنگه فرزند چهارم متوفی بهبهت
 پیشدستی قائم بوده در او امر علی بدستی اشتغال و زید از حضور مطابق رسم و آئین لازم
 مرسومه که متضمن خلاص مقتضی اتحاد است ملا که رام علی مهر که از سمت ان جناب عالی
 و بر عقل فرستاد و اعتماد کلی بود بواسطه تعزیت راجه کج سنگه و بهت این بچه
 نامور فرمودند که رفته ابلاغ مرتب صفا و دلا نمود در سن کنیز اردو صدیک از محراب
 محمد مصابیح محمد حامد عبدالقادر جیلانی ازین مرض دق و ناتوانی خیلی ضعیف حکای
 یونانی و اطباء هندوستانی که در حضور توسل شرف داشتند و هم آنچه در ملتان بودند
 و نیز میان بخشش طبیب لاهوری که فی الاصل جراح است و سابق در عهد محمد صم
 محمد گنج بخش علیار حتمه بواسطه علاج و نبل مولاداد خان فرزند او وسط نواب جان نازان

کبریا و جبر مبرکه طلبیده بودند احوال بعقیده طبابتی و خدا قتی که در باره داشتند و هم میان
 عبد الله برادرش را طلبیده تا تا او می نماید همه عاجز که دوق از درجه دوم گذرشته
 و دوق را قرحه شش که ضمیر کرده + من حیث الجامعة مرضین لسل انجایده +
 درین دقیقه بمانده جمله حکما + که او می چکند با قضای کن فیکون + اصول نفس چو شد
 مشرف به جنبش اصل + بلای عجز و رفت بای افلاطون + صلاح طبع چو سر
 فساد و نهاد + بماند بیده و درست بو علی قانون + اخرا بحیل بر طبق خادرا
 جادو اهلیم لا یتاخر دن ساعته ولا یتقد من بر وجه خلد میون متوجه رضی الله
 عنه تاریخ وصال آن کلین کلستان سفارتست حضرت خداوندی برادر خود او شان
 محمد حسین بخش را بر سینه غمگین تمکین داده مجذوم محمد گنج بخش ملقب ساخته از زندگان
 و اوصاف ملکه او شان که ملکه آنحضرت شده بود چه نویسد که این عاجز هیچ مدان
 کم بایه کم مایه ناپاک سراپا خاک چه که عطار و باد و نور انیت حرم و بار صفت
 خطاب منشی گری افلاک بصفاء ضیای و بیای آن هر سپهر کمال بیای دین حسن
 ضیای اعمال دقیقه از دقایق و مانده از ثانیات بل عشره از عاشرات تواند در یافت
 خود معلم و موزب و مبرود مصلح مصلح هر نوع مہام او شان در بر امر که بار کمال مخدوم
 مرحوم گنج بخش کلان و ایام مرگ مخدوم مخفور شیخ عبد القادر از سوره باطن خدام
 افراط تفریط واقع مصلحت ناشی بعبده این صلاح عالم با صلاح تبدیل بر قاعده
 اعتدال آورده اوقات غیب حضور بالسر به نظر درایت در آن داشته کفایت میفرمود

میفرمود و خلاصه ضمیر این خلاصه وجود علم و تدبیر آنکه سنده جناب حضرت پیران پیر رضی
 الله تعالی عنه و سجاده حضرت غوث الاعظم دستگیر است نور الله مرقدہ قرین بوجودی
 باشد که مہذب باخلاق آنحضرت و کمال باوصاف آنجناب تواند چنانکه جناب ^{انصاری} صاحب
 امیر المؤمنین مرتضی علی ابن ابی طالب کرم الله وجهہ در دیوان خود آورده کیس
 اجمال با ثواب تزیینها ان الجمال جمال العبد کا
 رتب لیس الیتیم یتیم و قدمات والد ان الیتیم یتیم
 العلم و الحسب از حرارت مزاج و حدت طبع آثار شدت غلیان صفراء و سحجان
 و احتراق مواد مفہوم اطباء فارسیست که حرکات و قلت سکنت و عدم نظام نظم
 نشست بر خاست علامات قطرب محسوس حکما را این اعمان زمان شہادت عقل کامل
 از شہوق و عظم بغضشان حساس میفرمود که خلط محرکه مایا در رطوبات نامیه با توار
 و در وقت پس سبب زط نخه یا طغیان آن در غیره موجبات محرقات و جلی دیا بواسطه
 غضب و غصه و تب سوار می در غیره بر علت محرکات خارجی در احر ظهور خواهد نمود
 نمود با تہ منہاد ہم درین سید محمد حاجی شاہ کہ پیش سرور فیان ^{بوردانیا نیا ز} کار کن بود حضور
 حضرت خدایگانی حاضر در این سلیمان ادانی کاروانی او دیده بوزارت دو یوانی ^{معن} ایران
 ثمانی تمنا ز گردانیدند و او ہم در امور مالی کفایت تبرکفایت میکرد و ذکر و فساد
 جبلت معروفانین در جمع آنها به بیگانہ سرور فانیان کہ حقوق معقوق
 و خصیان احسان معروف و جبلت شان بخت و فساد مرصوف ادر صیفیکہ حضرت

جواد روح الغزاد عباد و اطع ال انهار از حسن بادشاهی بدل اصناف مسمارت و صرف
 مساعی و کارگاہی کرده گویا عتاق فرمودند این سیران سلاسل بود و بس نوبش نام
 پیش پس بازر بر پله طغیان آمد و کیلان بطرف میان صاحب فرستادند و خود خدا بش
 و جان ضایا رک مجدد آزاد کرده این عتیق الله است و طالب جان و نیره شهر از نابکارش
 راجه صورت سنگ رفته سرفت سید سوانی شاه طاقی گشته از اوع تحریصا ترغیبات ارجح
 گفته ان شعث طمع را بصد ایقاع بران آوردند که با جفا فیم خلعت خاره مع مالای واری
 و قیل ماده سد اکتلاب نام نجد ایار خان و دیگر خلایع مناسب بهر یک داده لشکری گران
 بسمراه فرستاده مخصوص این اقبال عالم با بس گرفت که در معج کهر رسیده از آنجا آورد
 غیر بود اگر خیره سران شور بخت شوریده مزاج بان فلک دگان بوستند حضرت
 جیر کبیر استماع آوارگی فوج را و مقهور تدارک واقعی دیده عساکر منصور بر کردی عالم جان
 ما سو فرمودند که قشون مظفر بر مکان بسمل سوزان ایزرو بان بکنند شالان روی آتشی بی بن
 نمودند که ازین سنگد لان مثل موسم روگردانیدن و پشت اوان بهتر میدیدند و عالم خان
 سمت عمر خان و خدا بخش خان پیام مرستاد که اسنما حق شناسان بی انصا وای
 کج فغان ناسپاس همیشه از جناب مستطاب خداوندی در باره شما اصناف شفاق
 و در شما همون الاف نفاق جانان از روز میثاق شمار عتاق آفریده اند که اصلار کج
 وفاق با روح نماز سیده و قطعاً شمیم اتفاق بشماره شما نشمیده فرزند ان برور ان
 شما و بروز قید بود که بنایت این لطیف الطبع رحیم دل ستخلص شمارا چه شده که در اد

اذای تقسیم مردم و نماز این منم چنین مستعد کفر اید عجب مسلمانند که در پیشگاه راجه پسند
 و سجده تسلیمات کردید و سر کرده که همراه آوردید تا شمس سید سوای شاه لیکن زمار طلا بار و
 آن بی سرو پا است در و در راجه قشقه بر چین میکشد و نام محرم است از این دین بسم الله اگر کسی
 آید این گود این میدان و اگر خیر خواستید بنده است گر آید و حضور این خلیفه الله آمده
 بتجدید ایمان بر شرف خود با افزایش القصد اقبال این جهان اقبال شکر کاری نمود
 و بخت بلند این بخت آل عباس یاری که بعون الله الباری دشمنان کلمه شبر مسافر و خوار
 تاب مقاومت شمشیر گزاری ندیده بگوشناری رحمت در زید و چنان بریدند
 که دیگر بخواه خود را ندیدند و صاحبزاده محمد و خورشید خان که من چهار نسبت اول در امور
 کم و خصل و در رشادت تنزل داشت جایگزین و تعلقه پیرانی التماس خست که از بر کار
 فیضدار بنام او مقرر در محنت شود آنچه شاه طمس از بجای اجابت نگین و بمرزا محمد بیگ بود
 چنین امر شد که تجویز کرده عرض نمایند البته بجهت و فمیدان و در حضور خدیو روزگار عالی
 گردانیدن دیر میخواهد و عملتی و موقع بطلبه و قضی دان جوان جوان مزاج را که علو طبع به نسبت
 بود خود حضرت جان جهان که مثل روح در قلب عمارت تشریف فرما مانند ماه در منزل
 تریانور افرازمیرزا دیوان بود اسطه گذارش منضمی موزن خفا و مزار خفا چون جبین مشترک
 با طابع مدکات ظواهر بیاطن تنها و دیگر مناسبی مانند قوای در مواقع خود ابعده فرای که این
 و در متصدی بر آمدند صاحبزاده برسید که از جا گیر با چه کردید آنها طاهر کردند که هنوز زمین
 نشده فی الغور بیان تیر قضا از کمان زبان آن مصدر امتحان بدر حبت که این روح روان

جهان که الی یوم الابد پاسبیده با زنده تا کی خواهد ماند جز شمارا میگیرم در این لفظ عینه
 بسامو مبارک در خورد این محیط عقل دریا حوصله در دل گرفت هیچ بزبان نیاوردند
 سبحان الله الشقی و السعید فی لیلین امه هر چند که حضرت فیاض فیض عالم در افاضه تصور
 نکرده گدمنشی تقدیر در تحریر نصیب بر گاه تقصیر نموده باشد شفقت بدرانند و رحمت
 خداوندانه چه سود دهد حضار در بیت شمار گفته که کاشش بخوان زبان نمیداشت
 تا زبان او نمیشد و نقصان دو جهان نمی آید که دالداگر چه مظهر است اما خدای بخار
 است و خصوص چنین پوری قضا قدری دنی بحقیقه فعال حقیقی ایزد متعال است اگر چه
 عیسی را در عهد کویا سازد و کلم الله موسی تکلیما ان اول سیح شود در این ثانی فصیح در اگر
 مشیت حق قضا نماید برش از سر باد شاه مسر بر باید که بدعوی گراید و طریق نکبت نماید
 نوز با الله من ذلک به شعر به بر احاث استبان بها التیام به ولا یتام به حج
 اللسان به این جبر است لازمی شان بلا قسمی و قرعه نحوی غایر شد که رفته رفته حکم
 ناسور پیدا کرد و غرض انبرض و نتیجه این شکل اینکه شخصی آمد دوازده متناع سلام و نمود اسب
 سان را در فضای وقاحت جولان داد و هیچ از فضیلت باقی نگذاشته است و حرمتمکار
 کشید آنچه کشید و آن مجبور مظلوم دید از رفت زبان آنچه دید و بیم درین ایام زبده
 و علمای مولان مسلح بود بر تبه تخصیص منزلت و بشارت عزت مشرف و در روز نینه
 که کفایش تو را بگفت مکرست با جازت سلام هر روزه سر بلند می افت از تنگار
 رسید اگر شربت و در یک کتاب شود که حال اتقال ان از حوصله بیرون افتد و در زمان

دوزستان و تالستان و هر موسم بوضعی که رسم شکار مقرر است و در سابق تفصیل داده
 شد بفرایع باطن و توجه تمام فرمودند درین اوقات که میان عبدالباقی خان در وقت
 مخدوم الملک حامد محمد گنج بخش سابق از عهد میان محمد سرفراز با بهار و ایط و اتحاد داشت
 و حال براعات و مدارت بیشتر از بیشتر از خود استظهار بر قوه میانشاریه که فی مثل
 قوت تیمور شاهیت نموده در مصداق سرکار که را که با کثایت از است بسینه زوی
 شکار میکردند و نندگان عالی شنیده می رنجیدند لیکن از دست دل و صحت و عمل بیچ
 نپرسیدند و در و بر و که ملاقات مخدوم مصداق و حضرت خدایگانی همیشه تکالیف مالا یکن
 بر زبان می آوردند حضرت خداوندی نیک تامل نموده میگفتند: حافظ و سابقا
 مرجع از من عالم جو اینهاست و گوی سبوشم بر روش گنبدیای خم افتم و توضیح
 المرام و تخیص الکلام از حد سنون اجداد و ایجاد رسم مرسوم جناب ملایک اب حضرت
 محبوب جهانی و سسرده عدول فرموده تسایح خاک شفا بگردن و نیای تابوت
 وادی تغزیت اولین حرف قلم قدرت و بهترین نقش لوح صنعت صانع بی انت
 حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما بنوع اهل تشیو و مرثیه خوانی و سینه
 زنی بطریق اهل ایران پیش نموده کمال جهاد درین امور بظاہر میفرمودند و البته علم
 باصواب که در باطن چه تصور میرفت و مع ذلک سپاه چیده لازم گرفتن دستان
 جنگ و ملکگیری برگزیدن دستار و کلای بحضور بادشاه در آنچه بیکانیر و
 میان عبدالباقی خان بگویم که چنانچه میام شان بود و چه قدر با نود با خد بران

و متجسسان و متفحصان که صورت واقعه بعضی می رسانند در مبداء شیوع آثار بدیوه آغاز
 ظهور اطوار رفیعہ کماط و اسراروت اصلا بسبب رعایت داشته چنانچه در کتب
 متابعت محفوظ می داشته و بجه صدقانون مطابقت را ملحوظ نمایان که خانمان شان
 بر باد باوقعا بر فرد تراشیده میخواستند که آن کوه با یون تمکین بهم گرم نفس سرد از خانه
 این فلک شکوه بیج ستوه نشده میفرمودند که اشباب شبیه من انجمن ظهور انواع شیون
 از ان ذوقون مقتضای قلت سنون است خود عمر در روزگار آموزگار است برگاه سن
 بدرجه وقوف بسهم بستی اما قوت در خود بخود از تصرف جناب حضرت غوث
 الاعظم قطب الفخیم نور الله مرقدہ تعریف حال شان از سیات بحسنات شود لیکن در طبع
 عالی مخدوم الانامی علورد مزید بود و سواد مایار انلیان روز فرزون من پیدی الله فوج
 ذکر و شادی حضرت صاحبزاده والا تبار کبرام صولت خورشید
 اشتهار مشتری طلعت فلک اقتدار محمد عبید الله خان
 در خانه محمد سما به خان فیروزانی مبدعی که ابداع صفتی از صفات
 جمیل اوست جل قدرته قادر است بر ان که عالم را بسوی هدیه ماوه و بدون ترکیب بیولا
 و صورت افریند لکن چگونگی رعایت استلزام جهان بسبب مقتضای آنکه در کبرام درین
 سببی در فعل مطابق میوهی شده در انجای انواع موجود است توالت و تناسل سبب گردید
 و با بیاد آلات تولید انفاذ حکم فاکتور اطاب لکم با ثبات رسانید که بنا کحت مشعر
 معاشر است لکن بارشاد خدا جل شانها شریعت مطهرت دارد خصوص بقای سلطانی

نسل امیری که خود وجودی جو کوش فاکت کتاب جهان نقطه پر کار و دایر آسمان
 باشد مقصود نقش قلم کن مکان بنا بر علی بن ابی طالب مختصر سی مثال که در مرتب خیال متعال
 حسن تقدیر که بقلم اراده در لوح علم ترسم است کانه بود برای العین شاه و سعایه
 میفرمود نظام سلک جواهر ذرات خلقای علیا که گوشه بجزایح کاشانه ایت باشند
 در نظام بود متلالی و الماس متعالی و در تمام الصفات عظیم الایات سعایه بنیان
 محمد عبداللہ خان شسته و صلوات مرجان کنار عمان عظمت و پونذیا قوت که از بدیشان
 غرت حاصل آید منی مصالح محسنات و طرز محاسن رضیات الهی غرضه دسته بنیان
 عظیم بنیان سحاب بنان بن علیراد خان بن سنجرخان بن بکرخان بن فیروزخان که بر همه
 در دانه کیصدت و گوهر یک معدن شرف اند پیام آرزوی این جن مرام نمودند او شان
 اقوان آخرین که اشاره از مشتری و نامید و اتصال نیرین که جبارت از قمر و خورشید است
 قران اسجدین و باعث خنات نقلین نید شسته بصدر رضا و بهمانج در روز فرسخ
 و ساعت مانج از دواج دادند جبران بخت در کاخ فیروزه سپهر فزوان کوس
 تبیت زیر طاق نام مقرر سرخردشان ملار اعلی ذوق منطبقه منطبق خوش مبارک با
 میگفتند که ترتیب این جلیتین سعادت آرد که بتیاس مقرر نباشد و اولی آنچه بر طارم
 چرخ چرخ اسعانی زده زبان حال در شسته مقال دانه در رای میونی می گفتند که ترتیب
 این مقدمین نتیجه آرد که مستحق عالم باشد ششم از احوال معروفان بنیل
 توجه با حوال محمد جام خان در بگاه بهر زبان مکان بود صفت بدل اصناف

احسان و صرف الاف امتنان و باره معروفان و از آنها بدون عصیان و طغیان
 با اعلان نمی آمد مشیران دولت و مدیران مملکت مقتضای شأ و رسم فی الامر مشاوره
 نمودند که از حضور همیشه حضور عطا و ازین نامردان بی جا مدام سهو و خطا در دیده نشاند
 شرمی و نه در دل از زمی مصلحت نیست که بالفعل از صنوف این صنفی را که در کثرت
 اولاد و تحشم و رشاد و با اینها مسایم و مقاوم توانند شد بزرگتریم و بر صدر آمد او و مساعده
 او نشینیم به مصر و به که بر جیل خبر جیل نماید سگت به کهرام علی که از احوال شخصی و علی
 این الواس مطلع و از کت کیفیت هر فرد وقف و نمود که جام خان علانی باین اوصاف
 ارتصاف دارد حضرت معمر نگار خانه دل تمهیر و تالیف قلوبها متوجه شوند قابل آند
 که بقبول این مهم پرداخته تقدیم و استقبال این امر در پیشگاه جلال این نمودند قبالی نتجه
 سع خردی حاصل توانند ساخت حضرت اولی العزم سسر با حزم فرمودند که امر در استیفاء
 بجهت و مشایق با لاتفاق و ثوق اعتماد مستلزم نیست لیکن حل المتین قرابت که بدان
 استصمام توان کرد اگر میان آید از صد موافق و اثنی تر و از هزار عهد و اوثق و بهتر
 کهرام علی عرض کرد که این حرف عظیم است و کبیر سخن شترک و خطیر زیاده از حوصله ذهن
 این حقیر مگر بیادری اقبال خدیو بی نظیر سلیمان اصف تبرید بر پایه انجام
 تواند یافت نبی گان عالی اذاعت فتوکل علی الله فرموده کهرام علی را تبرعیت تر
 جام خان نامور نمودند که رفته با آنها رفون فرست و گیاست و مشق حروف لطف
 سیاست دل جام خان و سپر ارشدش غنی محمد میر محمد خان ملیم سا و چون حرم صنوی

صنوی ان اسوة الکبریا حکم نفس ناطقه و شست که محمد جام خان دم و قدم بی رفسای آن
 مخدیره مطهره بر نمیداشت که محمد رمضان خان و سیراز خان پسرانش بودند این کهرام علی
 که خاصیت شعرا بجن که نمینویسم مگر تاثیر بسیار و شان و دردی که بدرقه او در محلو طه
 شده خواص بیک بمق عروق دقیقه سیرساند این هم سراسر ایمی نهیامتی منمود که فریدی
 بران متصور نباشد نور محمد معروفانی ازین راز نهانی اند که بویا فقه به بیان سیر جبار
 متعلقه جاگیر او که چهار کرده از قلعه سلیسی که جادو و معاش محمد جام خانست آده محقق است
 که کهرام علی درینجا با بسم در مشاوری و قورلتا هر چند از مضمون فیا کن فیہ آگاه نشد کن
 در طن و اشتباه افتاد و محمد جام خان ملاقات کرده با غوای او پر خست محمد جام خان
 از الفاظ فریب ادگای می رسید و میر رسید و وقتی میان زیشید و در دل خود
 حسن و قبح سائله می سنجید اخر الامر با سپران و کارکنان و مردمان خانه و بیرونیان
 صلاح و مشورت ساخته بران قرار استقرار پر خست که مع فرزندان و مقصدیان
 آده شرف التیام عقبه عالیہ در پخت حضرت لطیف اسپرکارم منظر ظہار
 اخاضه زائد حوصله شان فرموده تعقدات خداوندانه و تطففات خدیوانه نوشته
 در محل جماعته موافقته لقلوب ننوده بسنگا گاه بکبری همراه آورده حافظ محمد نظام
 بلوچ و همته حبیبیل او در مولف را که مدار کار بار جام خان و او مان به شیار و محل
 ابو و نه نوارش با فرمودند و اصل مفتاح قفل دلش در زبان کهرام عنایت و استفتح
 این دماز خلوص باطن ساعی بنا بران غرت و آبرو رشده او در فرید تا بجای رسید که این

بخشیدار میل نهار برگاه میل خواب فسر بود این کهرام علی بر قایلین فاصه که پیش
 چارپائی که عرش اقبال توان گفت مفروض می بود بران منجبت درها اینمصلح مکتوب
 بشقب الماس تامل و تکریمی سفت قاسم هر دو گیر بر که کم و بیش تعلق در راه سخن محمد جام
 دشت بدلا و تسخیر و غیر خلائی این عالم نیای آمده حتی الامکان سعی در یک نقطه ساهی
 نیمانند گوید و توجیه باطن مقدس حضور تصرفی بود که از انسان چه حساب که طیب و حیوانات
 شهر سلیمی بزبان حال به محمد جام خان میخانیند که در نهار دو من ایندولت گذاری معرجه
 و نقد صدق دولایش برود دست رجا اعتصام داری که این ملکیت شکل به بیت
 افسانیت مامور نظام عالم یا روح القدس است متمثل بصورت بشریت مغیض صلاحت
 نبی اوم او یایش اعزنی بود و قدری جای در اعتباری و اعدایش اذنی و حقاری
 و فقری و افتقاری مان ای محمد جام خان بر خیز دوست به منش در او نیز و از قبول
 ایندولت که سعادت ابدی را متضمن است بگیر به سعدی به هر که در سایه عنایت
 اوست به گنهر طاعت است دشمن دوست به برابر که از دست حرکات فلک نامن
 و وقایق منازل بیارت سیه و افق مطالع بروج بهر اقلیم در تفریح دستوار خط
 معدل نهار خبر و اربوبه ان و همچنان که ترا زو افتاب که سطرلابش خوانند دست گرفته
 و بموازنه مقادیر ثوابت بسیار همه تن خرد گشته در نالان از همگال نمیشد مثال در
 استخراج تیاج بیند و احکام حیده از انظار تلیث توافق و تریح اتصال و تطابق
 و از مطابق اقبال و تقابل و از تقارنه اقران و تقارب فهمیده و در حکم کشیده و شناسد

در شانہ بیان از کتف گو سفید تفاوت اول از جمله یافته با قضی اصلاح مایه ای علم بیای از پیشه
 و سر خدمت شتافته آثار و آیات فزنی و همیونی شناخته بشارت در حضور ششتر عرض میا
 قادر و در اجلال به تمام انصاف نوال که تدبیر این افلاطون سکنه نظیر اتقید بر مطابقت
 کلی داده محمد جام خان جام دل از بر تل ساخته متابعت این متوجع کل نموده عرض داشت که
 مانده با حلقه گمشده و عاشیه بدوش حضرت خطا پوش غدر نبوش ایم از عین عنایت
 خود و از حضور فیض بخور است که بنده خود را با تقسیم عز از مغز سازند و تمام شفاق نشاید
 که بنده کترین را با این نوع نوازش نوازند + بیت + قصاصه منکر رای تو باشد
 قدر محکوم ایامی تو باشد + لیکن این بسکین التماس نماید که نواب صفدر جناب مخلص مشفق
 ذات عالیت و درین ملک شرف حسب و عرسب ممتاز و ضلی تنگ برود و جاسور
 اگر بنده گانعالی بنده خود را نواخته نواب محمد مظفر خان را حالی ساخته با رسال معتبر او شان
 بواسطه درخواست عاجزه عاجز علم افتخار این خاکسار بر او نوشته فرق حقار این ذره
 بمقدار با وج عزت فرقدان برافراشته باشند چون جناب عالی نواب بهادر در ابطه احوال
 در خلاص و کتبی و دیگران ناموسی و آشنای داشته عجز التماس محمد جام جان را بجای آید
 زبکن فرموده از نواب مستطاب صورت در اقمه راجعت بحرف اطلاع نموده نواب نامدار
 پاس در وقت یگانگی سرکار محمد خان سددری بهادر خیل را مامور کردند که اول بلاست
 حضور مشرف گردید و این کجسر وقت در جام جهان نما خود کامل خطوط پیشانی محمد خان
 خوانده روبرو با او فرمودند که لمعات با تبه بخت از سحاب سیمای اومید خشنند و صواعق بروق